

## آی ملت ایران! آی انسانها! به داد ما برسید! گواه حقانیت ما خاکستر ماست!



پیکر یک بلوچ ایرانی غرق در شعله های کشنده آتش در سرزمینی بسیار غریب و دور خاطر م را بسیار آزرده کرد. آری داستان بسیار مختصر و کوتاه بود. یک پناهجوی ایرانی که درخواست پناهندگی وی توسط سازمان ملل دو بار رد شده بود در پایتخت مالزی خود را در مقابل دفتر کمیساریای عالی سازمان ملل برای پناهندگان به عنوان اعتراض به آتش کشید و ساعاتی بعد جان سپرد. این خبر توسط خبرگزاری های جهان بطور خلاصه به دنیا مخابره شد. اما افسوس و هزار افسوس که بجز سایت اینترنتی پیک ایران و خانم ارجمند ( فعال مسائل پناهندگان در آلمان ) ، هیچکدام از سایت های اینترنتی ایرانی، و رادیوها و تلویزیونهای ایرانی که این همه ادعای وطن دوستی و وطن پرستی دارند، به این فاجعه انسانی اشاره نکردند. نمی دانم! شاید سرگرم گزارش کردن نمایندگان محتمن در مجلس بودند و یا مصروف با مصاحبه رفسنجانی با روزنامه کیهان رهبری در تهران و یا شاید اعتراض و خود سوزی یک بلوچ ارزش یک جمله خبری را نیز نداشت.

پربشان ، سراسیمه و دردمند، به سایت های مختلف خبری مراجعه کردم، اما اثری از این خبر جانگداز نیافتم. فقط سایت

خبری پیک ایران و بلوچ 2000 که سایت خبری بلوچهای ایران و جبهه متحد بلوچستان ایران می باشد این فاجعه انسانی را منعکس کرده بودند. سپس بدنبال رادیو ها و تلویزیونهای ایرانی ( که اکثر آنها دو آتسه و پر مدعا هستند) روانه گشتم تا شاید آنها که این همه ادعا دارند خبر مرگ غم انگیز و تاسف بار این ایرانی آواره در غربت را منعکس کرده باشند. اما افسوس و هزار افسوس "انگار که سوختیم و خاکستری بر جای مانده است". حتی نماینده تلویزیون ملی ایران در پاریس ( آقای مر ترضی لطفی که این خبر برای او فرستاده شده بود) در این مورد اشاره ای نکرد و بجای آن به تفصیل از دانشجوی مبارزی سخن گفت که دادگاه رژیم او را از یک ترم تحصیل محروم کرده بود. بنده نه نویسنده هستم و نه سیاسی و نه اهل قلم هستم که بتوانم کلمات و جملات را آنطور ردیف کنم که شاید یک در صد احساسات درونی من و آنچه را که بخواهم بگویم بیان کند. باور کنید! از خودم مایوسم و ناراحتم که نمی توانم آنچه را که دلم می خواهد بیان کنم. احساس می کنم درد تمامی وجودم را فرا گرفته هست ، اما من قدرت بیان ندارم تا آن را تشریح کنم . احساس می کنم برای من مردن و یا حتی در آتش سوختن راحتتر از آن است که بتوانم عمق و عظمت درد کشنده ای که وجودم را چون سرطانی فلج کننده فرا گرفته برای هموطنانم تشریح کنم.

براستی چرا مثلا آتش سوزی یک مجاهد خلق تبدیل به تیتر اخبار تمام وب سایت ها ، روز نامه ها ، رادیو ها و تلویزیونهای ایرانی شود (که بعقیده من حقاء باید بشود) ، اما اگر بلوچ ایرانی برای اعتراض به سازمان ملل اینچنین به خاکستر تبدیل شود، سکوتی مرگبار و آزار دهنده بر رسانه های گروهی ایرانی مخالف جمهوری اسلامی در خارج حکم فر ما می شود، انگار که همگی موافقت کرده اند که حتی خبر خاکستر شدن بلوچ را نیز منعکس نکنند. براستی چرا؟ چرا؟

دوستان! عزیزان! هموطنان! براستی چرا باید یک هموطن بلوچ غرق در شعله های آتش شود تا شاید آخرین فریاد های او بگوش جهانیان برسد ، اما ما خونسرد و بی تفاوت از کنار آن شعله های سوزنده و مرگبار می گزیم. انگار که مستیم و سبوتی نشکسته است ، انگار که عمری بر باد نرفته است ، انگار که هموطنی از ژرفنای شعله های سرکش آتش فریاد نکرده است ؛ و یا انگار که اکثر ما در تبعید کر و کور و لال شده ایم و آخرین فریاد هموطنی را که در میان شعله های سرکش با خاکستر ابدی تبدیل می شود ؛ نمی شنویم. چرا ما در مقابل یک هموطن محروم و بی پناه بلوچ اینگونه سکوت اختیار می کنیم.. براستی علت آن چیست؟ نا آگاهی ما ؟ بی تفاوتی ما ؟ و یا چیز دیگری است که من نمی دانم. خبرنگار گویا ( گویا نیوز) سرگرم تبلیغ آخرین مقاله آقای مسعود بهنود بود که از حقوق متحصنین در مجلس سخن می گفت و اعتنائی به فریاد یک هموطن بلوچ که در شعله های آتش می سوخت نداشت. دیگر وب سایت ها نیز مشغول مبارزه اصلاح طلبان بودند و نتوانستند و یا نخواستند آخرین فریاد یک انسان نگونبخت را بشنوند و منعکس کنند. براستی چرا؟

در اول این نوشتار مشخص ساختم که بنده نه نویسنده ماهری هستم چون مسعود بهنود، و یا نبوی ( امشب خبر وفات پدرش در فرانسه را همه اعلام کردند) که وب سایت های به اصطلاح مردمی و انقلابی برای چاپ مقالات آنان سر و دست بشکنند، ونه دوست و آشنائی دارم در مراکز قدرت و خبری. اگر چه از تبار بلوچستان هستم ، اما من از غلام انوری خوشبخت تر هستم. من حد اقل برگه پناهندگی ام را گرفته ام. بعله ! شما نمی دانید چه خوشبختی بزرگی است که انسان برگه پناهندگی اش را دریافت کند. انگار شناسنامه زندگی دیگری صادر شده است. با قبولی پناهندگی

، انسان انگار مجددا متولد می شود و زندگی جدیدی را پیدا می کند. شاید بسیاری حرفهای مرا درک نکنند. اما مطمئن هستم که غلام انوری که خود را در کوالالمپور به آتش زد، اگر زنده می بود حرفهای مرا درک می کرد. همین قطع امید به زندگی دیگر بود که او را وادار به این عمل دهشتناک اما بسیار غم انگیز نمود.

سوال من از مسئولان رسانه های اینترنتی ، روزنامه ها ، رادیو ها و تلویزیونهای ایرانی این است: آیا مرگ یک هموطن در شعله های آتش و در مقابل روزنامه نگاران و مسئولین سازمان ملل ، ارزش حتی یک جمله خبر را نیز نداشت؟ آیا او اگر یک فارس می بود و از ایل و تبار شما ، باز هم سکوت می کردید. این بلوچ نگونبخت خود را طعمه حریق ساخت تا شاید فریادش بعد از مرگ به گوش جهان و هموطنانش برسد. اما افسوس که ما آنچنان در جای خوش خود لم داده ایم که دیگر ما را یاری شنیدن نیست ؛ و آن گروهی از ما که امکانات خبری و رسانه های گروهی را در دست دارند ، خاکستر شدن یک بلوچ سیه بخت را شاید جزو اخبار قابل انتشار نمی دانند.

نویسنده: کاهدا بلوچ

